



«جلوه هائی از سلوک عرفانی یادگار امام»
در گفت و شنود شاهد یاران با حجت الاسلام و المسلمین سید محمد سجادی

به مقام انقطاع رسیده بود...

اشتیاق وافر حاج احمد آقا به عرفان عملی در سالهای پایانی حیات، از جمله مقولاتی است که چندان مورد توجه قرار نگرفته است، زیرا محرمان این حریم و خلوت، بسیار معدودند و شوقی به سخن گفتن در این باب را ندارند.
در این گفت و گو، بار روزهای واپسین، گوشه هایی از این حقیقت پنهان را بازگو کرده است.

درآمد

که از طرف ایشان صادر می شد، اجرا می کردند، چند وقت بعد از آنکه احمد آقا به نجف اشرف آمد، حاج آقا مصطفی شهید شد و از آن به بعد، احمد آقا نقش مهم تری را به عهده گرفت و حل همه مشکلات و مسائل بیت امام با او بود. بعد هم که قضیه رفتن به پاریس پیش آمد و دائماً در خدمت پدر بود.

درباره مباحثه های علمی خود با ایشان نکاتی را ذکر کنید. حضرت امام به همه طلاب سفارش می کردند که اجازه ندهند مسائل سیاسی، آنها را از کسب فضائل معنوی و درس و تحصیل غافل کند، به همین دلیل، مرحوم حاج احمد آقا در کنار فعالیتهای سیاسی، از تحصیل هم غافل نبود. استعداد عجیبی در درک مطالب داشت، او خیلی به مطالعه و مباحثه اهمیت می داد. بسیار مرتب و منظم بود و همیشه سر وقت در جلسه درس حاضر می شد و به مباحثه خیلی اهمیت می داد. او تحت تأثیر افکار حضرت امام (ره) بود و به فلسفه و عرفان علاقه زیادی داشت و کتاب «الکبری فی المنطق» را نزد ایشان خوانده بود. داشتید از کوشش نصرت می گفتید. دائماً آنجا می ماندید؟ رفته بودیم آنجا. شبها هم آنجا بودیم، گاهی من روزها برمی گشتم، چون نزدیک بود، احمد آقا ماشین می فرستاد، برمی آمدم سر کارم و دوباره دو بعد از ظهر می رفتم. برنامه تان آنجا چه بود؟

نماز می خواندیم و ذکر بود و دعای یستشیر و دعای مشمول آیات تذکر و تنبیه می خواند و به شدت پرهیز داشت که کسی بیاید، فقط مادرشان یکی دو بار آمدند. دوست نداشت کسی بیاید. وقتی هم که مادرشان می آمد، خیلی احترامش می کرد. واقعاً به مادر احترام می کرد.

چه حرفهایی می زدید؟ نمی شود گفت.

آن چیزهایی را که می شود گفت، بگویید. می گفت بعد از قرنهای با همت حضرت امام و به کمک مسلمانان و شهدا اتفاقی به نام انقلاب اسلامی افتاده که سابقه نداشته و ما باید همه چیزهای شخصیمان را کنار بگذاریم و همه چیزمان را فدا کنیم که نظام پارچه نماند. هر حرکت و حرفی را که سدی جلوی این انقلاب ایجاد کند، خیانت می دانست و در این چهارچوب، چه در محافل خصوصی و چه در مجامع علنی، حرفش همیشه همین بود که ما نباید حرفی بزنیم یا کاری بکنیم که این نظام لطمه ببیند. این انقلاب به رهبری امام و همت همه اقشار به پیروزی رسیده و نباید خللی به آن وارد شود. همیشه می گفت، «خدا را شکر می کنم که توانستم خدمتگزار امام و انقلاب باشم.»

در آن دوره انقطاع، با چه شیوه ای کسب خیر می کرد؟ به تهران هم می رفت. در مراسمها شرکت می کرد، کارهایش را انجام می داد و دوباره برمی گشت.

می خواهد بروم وسط عزادارها سینه بزنم. آقا شیخ فضل الله می آمد کوشک، برایش روضه می خواند و سید احمد واقعاً از دیدنش خوشحال می شد. ایشان بعد از فوت احمد آقا هم او را خواب می بیند که حالش خیلی خوب است. ایشان راه می افتد که برود. حاج احمد آقا می پرسد، «کجا می روی؟» می گوید، «می خواهم بروم وضو بگیرم.» می گوید، «هر وقت یاد من می کنی برایم قل هوالله احد بخوان.» به کرپلا هم که رفته بودند، خواب ایشان را دیده بودند که گفته بود، «آشخ فضل الله! خودم کمک می کنم.» حاج احمد آقا خیلی به ایشان علاقه داشت. جریان کوشک نصرت رفتن خود را بگویید.

یک حالت عرفانی پیدا کرده بود. می خواست آرامشی پیدا کند. حالت انقطاعی از دنیا پیدا کرده بود. مصاحباتش در کوشک نصرت، آقای شیخ الاسلام بود و من بودم و یکی دو نفر دیگر. چه کسانی؟

یک آقای دکتر طباطبایی بود که شیرازی بود. شیخ دیگری هم بود. سه چهار نفر بودیم. خودشان خواستند که برویم؟

بله، گفت من می خواهم بروم، شما هم بیایید. ما از دوره نجف با هم بودیم. در آنجا اصول و درس امام را با هم مباحثه می کردیم. از آن دوره با هم مصمیمی شدید؟

بله، ما اصلاً آشناییمان از همان جا شروع شد. موقعی که حاج احمد آقا به نجف آمد، در درس حضرت امام با هم می رفتیم. درس اصول حاج آقا مصطفی را هم می آمد و ما از آنجا با هم آشنا شدیم. درس فقه حضرت امام را هم با هم مباحثه می کردیم. روحانیونی که آن روزها در نجف اشرف بودند، در واقع بازوی سیاسی و انقلابی حضرت امام محسوب می شدند و فرامیانی را

در سالیان واپسین زندگی یادگار امام، نوعی گرایش به عرفان عملی را در ایشان مشاهده می کنیم. از دیدگاه شما زمینه های این گرایش کدامند؟

با درود به روح پر فتوح استاد بزرگوار، حضرت امام و یادگاران گرامش، در پاسخ به شما باید عرض کنم که بخشی از این تمایل ارثی بود، یعنی حضرت امام هم در تمام ادوار حیاتشان، به ویژه در دوران جوانی، اهل سیر و سلوک بودند و آثاری که از ایشان مانده، چاشنی بسیار قوی عرفانی دارند و همچنین نقل قولهایی که برخی از دوستان نزدیک و صاحب سر ایشان کرده اند، همین موضوع را نشان می دهند. علاوه بر این، مرحوم احمد آقا واقعاً معنوم بود و دوری از پدر، او را آزار

می داد. همین مسئله هم تا حدی زمینه ساز عزلت گزینی و انقطاع ایشان از اغیار شده بود. چیز دیگری که از کردار ایشان نمایان بود، احساس رحلت قریب الوقوع از این دنیا بود، یعنی سخنانی می گفت و رفتاری می کرد که گویی به او الهام شده که عمری طولانی ندارد و همین موجب شده بود تا این مدت باقیمانده را برای تهذیب هر چه بیشتر نفس و مراقبه و محاسبه اختصاص دهد.

چقدر از ایشان سخنی دال بر پیشگونی رحلتشان شنیده بودید؟

ایشان گرامی می گفت و شوخی هم می کرد و می گفت، «حالا بعدها خواهند گفت که خودش مرگش را پیش بینی کرده است.» دائماً می گفت که دارم می روم و دائماً هم شوخی می کرد که خودش می دانسته. به هر حال، انسان در رفتارش این را می دید. حاج عبسی، خادم امام نقل می کرد که مرحوم احمد آقا گفته بود، «حواست به بچه من باشد.» علی شان کوچک بود. به خلیبها این حرف را گفته است. به دوست مشترکمان، حاج شیخ فضل الله شیخ الاسلام گفته بود، «آشخ فضل الله! اگر از من چیزی می خواهی بخواه که سال دیگر مرا نمی بینی.» ایشان جواب داده بود، حاج آقا! خدا طول عمرت بدهد. شوخی نکن.» گفته بود، «به جدم جدی می گویم.» یک بار هم منزل ما بودند و حاج شیخ فضل الله داشت دعا می خواند و مرحوم حاج احمد آقا به ایشان گفته بود، «بست اسب چقدر دعا می خوانی؟ بیا یک کمی با هم حرف بزنیم.» بعد گفته بود، «من که از دار دنیا رفتم، تو بیا بالا سر قبر من، یاسینی، فاتحهای بخوان. بعد هم یک خرمایی از خرمای نذری که هست بردار و بخور و سکه ای را هم بردار و برورد کارت.

نشین هی دعا بخوان.» ما با هم خیلی شوخی می کردیم. بعد از اینکه ایشان از دار دنیا می روند، آقا شیخ فضل الله همین کار را می کند. با این تفاوت که سکه را بر نمی دارد. یکی از رفقای ایشان که ظاهر حاج احمد آقا این حرف را به او زده بود، سکه را به ایشان می دهد. بنده صالح خدا بود. گاهی هم که یک حرفی می زد، می فهمیدم که سالها توی دلش مانده بود. اعتقادش محکم بود. خاص بود. به امام حسین (ع) عشق می ورزید. می گفت دلم

بعد از افتتاح سد پانزده خرداد آمد خانه ما. دو سه ساعتی بود و رفت و دیگر او را ندیدیم. خیلی خسته بود. در مورد فوت او انسان احساس می کرد که زمین و زمان گریه می کند. اغلب مردم موقع شنیدن خبر فوت او بسی اختصار اشک می ریختند. دوستان و نزدیکانی هم که او را می شناختند، این ضایعه برایشان غیر منتظره بود.



چه شد که آن منطقه را انتخاب کرد؟ قرار بود که پس از فوت حضرت امام، آرامگاه ایشان در آنجا باشد، ولی وقتی آرامگاه ایشان در جای دیگری بنا شد، اینجا را بعد از دوسه سال مزرعه کردند.

زمانی که حاج احمد آقا آنجا بودند، مزرعه بود؟ نه، هیچ چیز نبود. بعد که ایشان آمدند، کم کم چاه زدند و شروع به کشت و کار کردند.

چه مدت آنجا بودند؟

درست یادم نیست، شاید نزدیک به یک سال.

از ویژگیهای اخلاقی ایشان در آن مقطع بگویید. خیلی خوش مشرب بود و روح بسیار لطیفی داشت. واقعا در آن یک سال، خیلی به ما خوش گذشت. هرگز این قدر به ما خوش نگذشته بود. محضر خوبی داشت. اخلاق خوبی داشت. خیلی از محضرش استفاده می کردیم. واقعا برای ما الگوست. او در نشست و برخاست با دوستان هیچ حالتی از تکبر و تیختر نداشت. همیشه همان شخصیتی را داشت که حضرت امام فرموده بودند که: «نباید پست و مقام و میز و این جور چیزهای موهوم، وقت شما را بگیرد.» ذره ای خودپسندی در وجودش راه نداشت. رفتارش طوری بود که همه مردم را به خود جلب می کرد.

ظاهراً رژیم هم گرفته بودند؟

بله، چیزی نمی خورد. یک دانه تخم مرغ یا غذای مختصر دیگری. رژیم خیلی سختی گرفت. آقای شیخ الاسلام به او می گفتند که لاغر شدن سریع خطرناک است. خیلی خودش را لاغر کرد. ایشان وقتی آمده بود کوشک، یک پاسدار زیر بغل راستش را می گرفت و یکی زیر بغل چپش را. نمی توانست بدون کمک بلند شود و از پله بالا بیاید. وقتی دو ماه ماندند آنجا، موقعی که رفیقیم جماران دور حوض می دویدند و من نمی توانستم به ایشان برسم. این قدر حالشان خوب شد. من نمی دانم چطور ناغافل این طور شد.

شما بعد از پیروزی انقلاب و در زمان مسئولیتشان در دفتر امام هم با

ایشان مصاحبت داشتید. از آن دوران چه خاطراتی دارید؟ مرحوم حاج احمد آقا مجموعه صفات ارزنده بود. ولی من دو صفت را در او خیلی دوست داشتم. یکی صداقت بود. یکی امانت. وقتی انسان زندگی او را در قبل و بعد از انقلاب بررسی می کند، متوجه می شود که این دو صفت در تمام اعمال او دیده می شود و این را هر کسی که با ایشان آشنایی داشت، تأیید می کرد. بار امانتی را که به دلیل نزدیکی به حضرت امام بر دوش گرفته بود، با نهایت صداقت و امانت به دوش می کشید. او گنجینه اسرار نظام بود و لذا هر لحظه زندگی، یک امتحان دشوار بود که خوشبختانه از همه آنها با سربلندی بیرون آمد. معمولاً آدمهایی که در کنار شخصیتهای سیاسی مهم قرار

خیلی خوش مشرب بود و روح بسیار لطیفی داشت. واقعا در آن یک سال، خیلی به ما خوش گذشت. هرگز این قدر به ما خوش نگذشته بود. محضر خوبی داشت. اخلاق خوبی داشت. خیلی از محضرش استفاده می کردیم. واقعا برای ما الگوست. او در نشست و برخاست با دوستان هیچ حالتی از تکبر و تیختر نداشت.

می گیرند، شیوه زندگی شان با مردم عادی فرق می کند. اما حاج احمد آقا با وجود آن جایگاه و به خصوص اعتمادی که امام به ایشان داشتند، بسیار عادی و ساده زندگی می کرد و الحاق که لحظه ای خودش را گم نکرد و خوب از پس امتحانات زندگی برآمد.

به نظر شما شخصیت حاج احمد آقا تا چه حد تحت تأثیر شخصیت حضرت امام (ره) بود؟

خیلی زیاد. نمونه بارز آن طرفداری از طبقه مستضعف بود. حضرت امام همیشه هشدار می دادند که نکنند مسئولین و دولتمردان از حال مستضعفین غافل شوند و فقرا و ضعفا را فراموش کنند. او نیز درست مثل حضرت امام، دلش برای مستضعفان می تپید و در موضعگیریهایش طوری بود که منافع آنها را حفظ می کرد.

سیره و منش حاج احمد آقا بعد از رحلت حضرت امام چگونه تحلیل می کنید؟

بعد از رحلت حضرت امام (ره) همه دنیا می گفتند باید فاتحه انقلاب را خواند. اوضاع ایران به هم می ریزد و اختلافها بروز



می کنند و بحرانیهای سیاسی یکی بعد از دیگری پیش می آیند، ولی حاج احمد آقا با حمایت بی چون و چرای خود از رهبری انقلاب و بیان این جمله در همه محافل که، «من همان خطی را که رهبری ترسیم کند، دنبال می کنم و اگر کسی خلاف ایشان رفتار کند، تحمل نخواهم کرد.» در واقع تکلیف همه را معلوم کرد. او هیچ چیزی را بالاتر از نظام مقدس جمهوری اسلامی نمی دانست و اگر نظر مخالف سیاسی هم داشت، ابراز نمی کرد تا تعارضی پیش نیاید. هرگز روی نظر مخالف خود پافشاری نمی کرد و اظهار نظری نمی کرد که جامعه را متشنج کند. اگر هم نظر مخالفی داشت، هیچ وقت روی آن تکیه نمی کرد که باید عملی شود.

از عوامل عارفانه ایشان برایمان بگویید.

این عوامل را که نمی شود قهמיד یا توصیف کرد. در عالم باقی معلوم می شود که انسانها در کجا سیر کرده اند. خیلی وقتها هست که کسی را می بینی و او را چیزی نمی دانی، ولی در واقع عوامل عجیبی را سیر کرده است. به قول شاعر:

غلام همت آن رند عافیت سوزم که در گدا صفتی کیمیاگری دانست خلیلهها هستند که ظاهر آجلوه ای ندارند. اما سیر روحانی و عرفانی مافوق تصویری دارند. خلیلهها هم ظاهر آعارف و متفکر به نظر می رسند، ولی در واقع چندان سروکاری با عوالم عرفانی ندارند. این چیزها را خدا می داند.

شما چه چیزهایی را از این عوالم او دریافتید؟

با قدرت و امکاناتی که داشت، این که می خواست خودش را نتاج بدهد و به فکر عالم باقی بود و می خواست او ج بگیرد. خیلی کار مهمی بود. انسان هر چه در دنیا دارایی دارد، اشتغالش بیشتر می شود. مقام، قدرت، امکانات مادی را کسی که دارد و رها می کند، قدرت فوق العاده ای دارد.

چقدر به فکر دوستان قدیمی بود؟ از روحیه رفیق دوستی ایشان بگویید.

می آمد. هر وقت که به قم می آمد، هفته ای یک شب هم خانه ما بود. مثل یک خانواده بودیم. خیلی خودمانی و صمیمی بود. بنده خدا می آمد خانه ما، خوابش نمی برد. شبها اصلاً نمی خوابیدیم. حرفهای خوبی نقل می کرد. نکته های جالب قشنگی را نقل می کرد. یک شب چهار ساعت مختارنامه برایمان گفت. کل جریانات مختار را خیلی قشنگ برایمان تعریف کرد. ماشاء الله خیلی بلد بود.

از نظر احاطه بر علوم حوزوی در چه سطحی بود؟

متجهد بود. گاهی که مسائلی مطرح می شد، دقت نظر بالایی داشت. عرض کردم که یک دوره هم اصول با مباهحه می کردیم. درس حاج آقا مصطفی هم می آمد. به نظر من مسائل سیاسی از آقا مصطفی تیزتر بود، چون در ایران بود و بعضی از مسائل را زودتر متوجه می شد.

این دو برادر چه تشابهاتی با هم داشتند؟

هر دو همه چیزشان را فدای حضرت امام می کردند و این هم لطف خدا بود. معمولاً بچه ها این طور از کار در نمی آیند. شاید خلیلهها متوجه نباشند که احمد آقا چقدر نقش داشت در حفظ سلامتی و امنیت و جان امام، مخصوصاً در جماران همان طور که آقا مصطفی در ترکیه و نجف بود، او هم بعد از شهادت برادرش عهده دار این وظیفه بود.

آخرین باری که ایشان را دیدید چه موقع بود؟

بعد از افتتاح سد پانزده خرداد آمد خانه ما. دو سه ساعتی بود و رفت و دیگر او را ندیدم. خیلی خسته بود. در مورد فوت او انسان احساس می کرد که زمین و زمان گریه می کند. اغلب مردم موقع شنیدن خبر فوت او بی اختیار اشک می ریختند. دوستان و نزدیکانی هم که او را می شناختند، این ضایعه برایشان غیر منتظره بود، او به راستی با صبر و مقاومتی مثال زدنی، بسیاری از مشکلات انقلاب را به تنهایی به دوش کشید و فقدان او، ثلمه ای بود که می توان گفت، «لا یسدها شی»